

برگ‌هایی از کارنامه‌ی سی ساله سی سال عقب نشینی انسانیت و کارگران در جهان



حکومت شاه، و تکمیل آن با توحش الهی و اسلامی و ارگان‌های جدید، این انقلاب و به ویژه طبقه‌ی کارگر در راس آن را سرکوب می‌کند و بعد طی یک کودتا جای خود را به یک دیکتاتوری عرفی و نظامی می‌دهد. کتاب خاطرات رفسنجانی از این نظر خواندنی است. بورژوازی داخلی و بین‌المللی در ۱۹۷۹ برای رفع احتیاج مقطعی خود با جمهوری اسلامی هم‌بستر شد.

جمهوری اسلامی، و در راس آن خمینی، با بی‌رحمی و خون‌ریزی بی‌سابقه‌ای این وظیفه را به سرانجام رساندند. هر چه به اطلاعات تاریخی رجوع می‌کنم، به نظر می‌رسد که در این مملکت تنها حکومتی که از نظر توحش با جمهوری اسلامی قابل مقایسه بوده، حکومت آغامحمد خان قاجار است که کرمان را به شهر «کوران» تبدیل کرد و از چشم‌های مردم تپه ساخت.

سال اول و مادام که هنوز اسلحه در دست مردم حاضر در خیابان بود، این سرکوب موفق نبود. مبارزات و شوراها، کارگری، خیزش‌های اجتماعی و منطقه‌ای در کردستان و ترکمن صحرا، مبارزات زنان، و عطش عمومی برای آزادی قوی‌تر از آن بود که رژیم جمهوری اسلامی بتواند به تنهایی از پس این مهم برآید. صدام حسین و حکومت عراق با تشویق آمریکا و غرب با حمله به ایران، به قول خمینی «موهبت الهی جنگ» را به جمهوری اسلامی تقدیم کرد تا به بهانه و تحت تبلیغات جنگ با دشمن، بازمانده‌ی آزادی‌ها و اعتراضات مردمی و کارگری را سرکوب کند. به بهانه‌ی جنگ، مردم را خلع سلاح و مرعوب کردند. خون زندانیان سیاسی اسیر را قبل از اعدام کشیدند و به جبهه فرستادند. و این هنرنمایی اسلامی را رسماً اعلام کردند، تا هیچ شبهه‌ای در مردم

گرفت، لیبرالیسم ناب با تبدیل تمام بازارهای کشوری و منطقه‌ای سرمایه به یک بازار به ناچار در مقابل وظیفه‌ی بازتعریف و بازسازی دولت سرمایه‌داری در کشورهای مختلف قرار گرفت. بازتعریفی که در خالص‌ترین شکل‌اش چیزی جز حفظ حیات و سلطه‌ی خشن سرمایه، با هر پرچم «ملی» یا بین‌المللی، بر مزدبگیران در محدوده‌ی کشور و منطقه‌ی مربوطه نیست. پایان سی ساله اول، آغاز یک دوره‌ی طولانی رونق سرمایه بود. پایان سی سال اخیر با آغاز عمیق‌ترین و گسترده‌ترین بحران تاریخ سرمایه‌داری همراه شده، که پیش‌بینی فرجام و تلاش برای خاتمه‌ی آن موضوع کار طبقات اصلی جامعه‌ی جهانی - یعنی انبوه بیش از شش میلیارد طبقه‌ی مزدبگیر از یک طرف و اندکی سرمایه‌دار از طرف دیگر - است.

هر گونه بررسی ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی در این سی سال، بدون در نظر داشت این مشخصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری جهانی در همین دوره جز اشتباه و ارزیابی غلط چیزی به بار نخواهد آورد.

انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) در ایران و حکومت جمهوری اسلامی

این دیگر یک ارزیابی عموماً پذیرفته شده است، که جمهوری اسلامی با تلاش‌های بورژوازی داخلی و جهانی برای سرکوب یک انقلاب همگانی که آرزوها و خواسته‌های آزادی‌خواهانه - و بعضاً ضدسرمایه‌داری - گنگ داشت، سر کار آمد. تا آن جا که به بخش غالب بورژوازی داخلی و غرب برمی‌گشت، سناریوی اصلح عبارت بود از این که جمهوری اسلامی با تحویل گرفتن تقریباً دست نخورده‌ی دستگاه دولت و سرکوب

سی سال گذشته در ایران و جهان، سه دهه‌ی معمولی تاریخ نبود. شاید اغراق نباشد، اگر بگوییم که اهمیت اتفاقات این سه دهه در تاریخ بشر فقط با سه دهه‌ی ۱۹۱۷-۱۹۴۷ قابل مقایسه است. در اولی، انقلاب کارگری اکتبر اتفاق افتاد و ایجاد اتحاد شوروی آغاز یک پروسه‌ی پیش‌روی طولانی طبقه‌ی کارگر جهانی چه در بلوک شرق و چه در بلوک غرب را به همراه داشت. در سه دهه‌ی اخیر، سرمایه‌داری دولتی در اتحاد شوروی جای خود را به سرمایه‌داری کلاسیک وحشی لیبرال داد و سی سال عقب نشینی و پایمال شدن بسیاری از دستاوردهای طبقه‌ی کارگر در شرق و غرب و تمام جهان را به همراه آورد. در اولی، دو جنگ جهانی جنگیده شدند و هر بار بازار و توازن قوای جهانی بورژوازی با تکیه بر درجه‌ی زور طرفین پیروز تجدید تعریف گردید. در سه دهه‌ی گذشته و با انحلال بلوک شرق، فرو ریختن دیوار برلین و خاتمه‌ی جنگ سرد، دور جدیدی برای رقابت و ایجاد توازن قوای نوین در اردوی بورژوازی جهانی آغاز گردید، که هنوز به عنوان پروژه‌ای در حال انجام و خطرناک در دستور کار است.

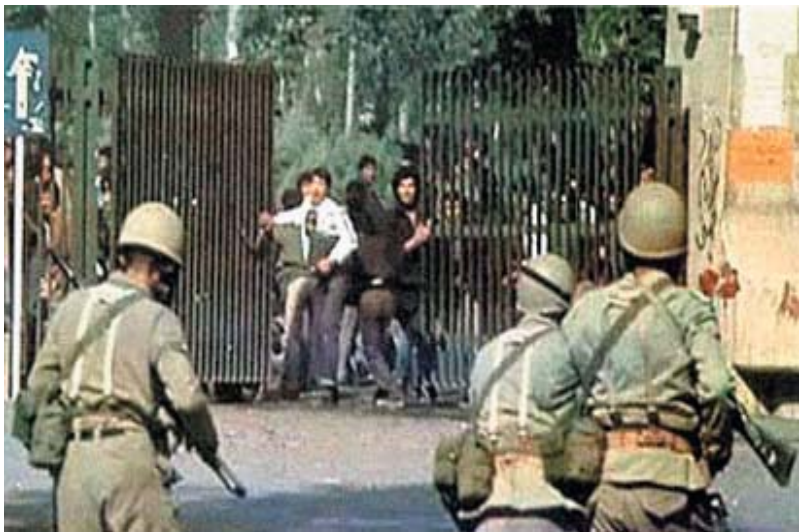
فرجام دوره‌ی اول، آغاز پروسه‌ی سلب مالکیت از دهقانان در بخش اعظمی از آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، معرفی مناسبات سرمایه‌داری به این جوامع و پرولتریزه کردن اکثریت غریب به اتفاق تولیدکنندگان و گردانندگان واقعی جامعه را به همراه داشت. اقتصادهای بسته‌ی فئودالی‌ای، که قرار بود به بازارهای عظیم نیروی کار و کالای سرمایه‌داری تبدیل شوند. در سی سال اخیر این پروسه به فرجام رسید، تمام کره‌ی زمین تحت سیطره‌ی مناسبات و توحش بردگی مزدی و سرمایه‌داری قرار



خطر انقلاب و شورش کارگر و مردم، علیه گل نظام و سرمایه حاکم خواهد بود؟ برای جناح‌های مختلف بورژوازی در ایران و جهان یک جواب هماهنگ و مورد توافق عمومی به این سئوالات وجود نداشت. بیست سال گذشته برای جمهوری اسلامی، فرصتی بوده است که با پناه گرفتن در لابلای تعارضات و رقابت‌های جناح‌های مختلف بورژوازی در یک دوره کاملاً متحول از تاریخ جهان، متکی به سرکوب و فریب و قول‌های توخالی در جامعه، و تضمین نرخ سود بسیار بالا برای سرمایه، بالاخره به همگان نشان دهد که پاسخ به همه‌ی این سئوال‌ها مثبت و در مورد آخری منفی است.

در بیست سال گذشته، کارگرن و اکثریت مردم در ایران یک دم از ابراز نارضایتی نسبت به وضع موجود و رژیم جمهوری اسلامی باز نایستاده‌اند. حتا رای این مردم به خاتمی، در حقیقت، اعلام خواست صریح اکثریت رای دهندگان برای تغییرات اساسی در جامعه و حاکمیت بود. در شرایطی که قول و قرارها و تحلیل‌های احزاب چپ و راست اپوزیسیون در مورد دگرگونی قریب‌الوقوع در نزد مردم بی اعتبار شده، جمهوری اسلامی توانسته است با وعده و فریب و سرکوب وحشیانه، مبارزات کارگران و مردم آزادی‌خواه را خفه کند. همین حقیقت بدیهی و ساده به اغلب جناح‌های سرمایه در ایران نشان داده است، که حقیقتاً برای آنان جایگزین ممکن و بهتری از جمهوری اسلامی وجود ندارد.

در عرصه‌ی بین‌المللی از همان آغاز قدرت‌گیری جمهوری اسلامی، بورژوازی بین‌المللی در مورد آینده‌ی این رژیم ابداً متفق‌القول نبود. شوروی و بعداً روسیه، جمهوری اسلامی را در مجموع وزنه‌ای به نفع خود در معادلات منطقه‌ای و بازار مناسبی برای اسلحه و صادرات می‌دید. در اروپا، گنشر، وزیر خارجه‌ی وقت آلمان، رسماً اعلام کرد که سیاست آن‌ها در قبال جمهوری اسلامی، «روابط سازنده» است. فرانسه و ژاپن، منافع ویژه‌ی اقتصادی سیاسی خود را در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی پی می‌گرفتند و چین در چهره‌ی این رژیم، کلیددار بازار بزرگی برای کالاهای مصرفی و جنگی خود و یک منبع قابل اتکای تامین نفت و مواد اولیه‌ی دیگر را برای صنایع چین می‌دید. در این سی سال مملکتی که خیابان‌هایش پر از اتوموبیل‌های شورلت و رامبلر و دوج بود، تبدیل به بازاری مملو از



جریانات و احزاب رفرمیست ناسیونالیست، مذهبی و چپ - مانند جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق، فداییان، حزب توده و مائویست‌های مختلف - بسیار استفاده کرد و بعد به سرکوب و ساکت کردن خود اینان پرداخت. علاوه بر سرکوب قطعی انقلاب ۱۳۵۷، کشتار یک میلیون از مردم عراق و ایران و تخریب معادل با تقریباً یک هزار میلیارد دلار از شهر و خانه و پُل و اسکله و پالایش‌گاه در هر دو کشور، خدمت کمی به بورژوازی داخلی و بین‌المللی نبود.

فاتمه‌ی جنگ ایران و عراق؛ فاتمه‌ی «جنگ سرد»

سرکوب موفقیت آمیز انقلاب و خاتمه‌ی جنگ با دولت عراق، آغاز جریان بازتعریف نقش جمهوری اسلامی در ایران بود. در این مقطع، بورژوازی در ایران جهان و سردمداران جمهوری اسلامی در مقابل این سئوال‌ها قرار گرفتند: حال که انقلاب و جنگ تمام شده، نقش دولت جمهوری اسلامی چه خواهد بود؟ آیا این رژیم می‌تواند دولت بازسازی سرمایه و جامعه پس از جنگ باشد؟ آیا این دولت می‌تواند به طور استراتژیک و مستمر، طبقه‌ی کارگر و مردم آزادی‌خواه را ساکت و مرعوب نگه دارد؟ آیا این دولت می‌تواند ابزار بورژوازی برای تطبیق سرمایه‌داری و بازار نیروی کار و کالای ایران با سرمایه و بازار جهانی باشد؟ آیا این دولت می‌تواند در توازن قوای منطقه‌ای نقش قابل تعریف و اتکایی داشته باشد؟ آیا جایگزین مطلوب‌تر، ممکن و عملی‌ای برای این حاکمیت سرمایه در ایران وجود دارد؟ و آیا جایگزینی فرضی، خالی از

مورد میزان و عمق توحش جمهوری اسلامی در خفه کردن معترضین و آزادی‌خواهان باقی نماند. هشت سال جنگ با عراق، از جمله هشت سال نفرت‌انگیز تکمیل و آب‌دیده کردن دولت و دستگاه سرکوب سلطنتی با توحش اسلامی بود. سپاه پاسدار و نیروی بسیج و جندالله و ثارالله و ۸۰ هزار مسجد به ارتش و پلیس و ساواک و وزارت کشور شاه اضافه گردید، تا دمار از روزگار مردم در بیاورند. این جنگ قرار نبود طرف پیروز یا شکست خورده داشته باشد. مقامات آمریکایی و بعضاً انگلیسی و اروپایی، در طی دو سال آخر جنگ و بعدها، به صراحت اعلام کردند که مطلوب‌ترین شکل خاتمه‌ی جنگ از نظر آن‌ها این بود که دولت‌های ایران و عراق، خون و رمقی در مردم دو کشور باقی نگذارند؛ ارتش و نیروهای مسلح هر دو طرف حتاالمقدور فرسوده گردند؛ و در عین حال، جنگ هم بدون برنده و بازنده خاتمه یابد. این سناریو طی هشت سال جنگ وحشیانه گام به گام پیش برده شد. بالاخره وقتی که اعتراضات ضد جنگ در مملکت در حال گسترش سریع بود، با توصیه‌ی رفسنجانی و پس از قتل عام شش هزار زندانی سیاسی، خمینی به قول خودش «جام زهر» آتش‌بس را سر کشید. کسی که سال‌ها گفته بود راه قدس از بغداد می‌گذرد، بدون هیچ مشکل جدی به پای آتش‌بس با عراق صدام حسین رفت. جمهوری اسلامی توانست از پس این وظیفه هم بر آید و با این نمونه‌ی خیره کننده، درجه‌ی انطباق پراگماتیسم و «تقیه»‌ی جمهوری اسلامی با منافع استراتژیک و درازمدت سرمایه را به بورژوازی نشان داد. جمهوری اسلامی برای سرکوب انقلاب از



مرسدس، ب. ام. و، تویوتا و رنو گردید.

جمهوری اسلامی و دو آزمون در: جهان یک قطبی، جهان چند قطبی

خاتمه‌ی جنگ سرد و فروپاشی دیوار برلن فرصتی برای جناحی از طبقه‌ی حاکمه در آمریکا پیش آورد، تا دولت آمریکا را به عنوان تنها ابرقدرت اقتصادی و نظامی و سیاسی در جهان جا بیاندازند. برخی «انقلابات مخملی» در شوروی و اروپای شرقی سابق، لشکرکشی به افغانستان و عراق، باز گذاشتن دست دولت اسرائیل در انضمام هر چه بیش تر خاک فلسطین به خود، به سخره گرفتن قرارداد زیست محیطی کیوتو، عدم پذیرش شمول آتوریت‌های دادگاه بین‌المللی مجازات جنایت‌کاران جنگی بر نظامیان و شهروندان آمریکا، کارشکنی در ایجاد بازار لیبرال جهانی توسط «سازمان جهانی تجارت»، تحت مقررات جهان شمول آن، و در مقابل، بستن بیش از ۸۰ قرارداد دو جانبه‌ی اقتصادی با دولت‌های مختلف جهان، لگدمال کردن قرارداد ژنو در مورد اسیران جنگی و راه انداختن شکنجه‌گاه‌های گوانتانامو و ابوغریب، و بالاخره کشمکش با جمهوری اسلامی بر سر فلسطین و بمب اتمی و تروریسم، همگی بخشی از نمودهای تلاش جناح بوش - چینی - رمزفلد در تحقق بخشیدن به این رویای کابوبویی بود.

در تمام این بیست سال، جمهوری اسلامی با پناه گرفتن در شکاف‌های منافع و رقابت قدرت‌های بزرگ بین‌المللی توانست دوام بیاورد، زمینه‌های تثبیت خود به عنوان حکومت بورژوازی در ایران را ایجاد کند، روابط بین‌المللی خود را تثبیت نماید، و حتا صراحتاً ادعای نفوذ منطقه‌ای داشته باشد.

قدرت رقابت رقبای، شکست دولت آمریکا در عراق و افغانستان به همراه تشدید بی سابقه‌ی بحران بین‌المللی سرمایه‌داری، پروژه‌ی ایجاد جهان تک قطبی و رویای «کابوبوی جهانی» را به بایگانی تاریخ سپرد. براک اوباما را با دستور کار بین‌المللی و داخلی کاملاً متفاوت سر کار آوردند، تا بتواند صدمات را حتمال‌مقدور جبران کرده و برای آمریکا در جهان چند قطبی در حال شکل‌گیری جایگاه مناسبی پیدا کند. دست دوستی‌ای که اوباما در سخن‌رانی مراسم تحلیف ریاست جمهوری خود به سوی جمهوری اسلامی دراز کرد، اعلام علنی پذیرش جمهوری اسلامی به عنوان حاکمیت رسمی و ماندگار سرمایه در

ایران و یک قدرت با نفوذ در خاورمیانه توسط دولت آمریکا بود.

اما در طی همین سال‌ها، تعرضات سیاسی‌ای که جمهوری اسلامی با بخش‌هایی از بورژوازی ایران و جهان داشت مانع از آن نبوده و نیست که هم‌راهی و توافق کامل خود را با نیازهای اساسی سرمایه در ایران و جهان نشان دهد. سی سال است، که ده‌ها میلیون کارگر و مزدبگیر و فرزندان آنان را در گرسنگی و فقر و خطر بیکاری و بی حقوقی تقریباً مطلق نگه داشته‌اند. بیست سال است، که با سماجت نفرت‌انگیزی تلاش در کاربست مقررات «سازمان جهانی تجارت» برای لیبرالیزه کردن کامل بازار ایران دارند. کاهش بسیار زیاد رایانه‌ی نفت (بخشی از مزد کارگر در ایران) در دو سال گذشته، و طرح حذف کلی رایانه بر شکر و گندم و غیره توسط دولت احمدی نژاد در سال گذشته، و بالاخره باز کردن بازارهای ایران به روی واردات مختلف بین‌المللی، آن فصل مشترک توافق و منافع طبقاتی هم‌گونی است که جمهوری اسلامی را در بافت دولت‌های رسمی سرمایه در جهان و منطقه وارد کرده و نگه می‌دارد.

دولت سرمایه در آینده، دولت جمهوری اسلامی در آینده

بحران جاری سرمایه‌داری در تاریخ این نظام سابقه ندارد و هنوز هیچ اقتصاددان و محقق نتوانسته با قاطعیت تصویری از زمان احتمالی خاتمه‌ی آن بدهد. به دروغ تلاش دارند که ثابت کنند این نه نظام کار مزدی و سرمایه، بلکه سیستم بانکی و مالی جهان است که دچار بحران شده است. اما همین سه ماه پیش مجله‌ی دست راستی و فراماسیونری «اکنونیست» طی مقاله‌ای اعلام داشت، که بحران مالی به بخش «اصولی و پایه‌ی سرمایه‌داری - یعنی بخش تولید - سرایت کرده و پیش می‌رود. بنا به این گزارش «اکنونیست»، از ماه اوت ۲۰۰۸ تا دسامبر ۲۰۰۸، قیمت فولاد ۷۰ درصد، نفت ۵۰ درصد، آلومینیوم ۵۰ درصد، مس ۵۰ درصد و تقاضا برای کشتی‌های باری ۷۵ درصد در بازار جهانی سقوط کرده‌اند. این پنج کالا، کالاهای پایه‌ای نام دارند و اقتصاددانان بورژوا افت و خیز قیمت آن‌ها را به عنوان شاخصی از وضعیت کل تولید نظام سرمایه‌داری به حساب می‌آورند.

در سوئد، روزی نیست که از خواب بیدار

شویم و خیر اخراج صد یا هزار کارگر را نشنویم. ورشکستگی و ادغام سرمایه‌ها در گستره‌ی کل بازار با سرعت و شدت در جریان است.

اما اگر اقتصاددانان و سران بورژوازی جهان تصویری از زمان احتمالی خاتمه‌ی این بحران ندارند، در عوض برنامه‌ای دقیق، حساب شده و کامل برای تخفیف این بحران و استفاده از آن به نفع سرمایه دارند. اهم نکات این برنامه به طور بسیار موجز عبارتند از:

۱- اتخاذ مدل «کینزی» حل بحران سرمایه و افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی: تمام جناح‌های بورژوازی جهان، حتا طرف‌داران خالص «آدام اسمیت» و سیاست عدم دخالت دولت در کار سرمایه و بازار، مانند مجله‌ی «اکنونیست»، امروزه طرف‌دار دخالت همه جانبه‌ی دولت برای حل بحران از طریق سرمایه‌گذاری در بخش زیرساختی سرمایه و ایجاد اشتغال و میدان برای کامل شدن سیکل گردش سرمایه هستند. بنا به یک ارزیابی تا همین جا چیزی بالای هفت کاتریلیون (هزار میلیارد) دلار، دولت‌های بورژوازی برای نجات بانک‌های در حال ورشکستگی و سرمایه‌گذاری در ساخت جاده، راه‌آهن، بنادر، شبکه‌های ارتباط کامپیوتری، فرودگاه‌ها و غیره، تعهد کرده و اختصاص داده‌اند. این مبلغ «ناچیز» قرار است از جیب من و شما به عنوان مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم و اعتبارات و غیره تامین شود. امیدشان بر آن است که از طریق افزایش قدرت خرید مزدبگیرانی که در این پروژه‌ها استخدام می‌شوند، تقاضا برای کالاهای مصرفی را در بازار بالا برده، چرخه‌ی گردش سرمایه و تبدیل کالاهای تولید شده به پول را تکمیل کرده، و سرمایه‌داری را از بحران در بیاورند. در مقایسه با چشم‌اندازها و امکانات به کارگیری کینزیسم بعد از خاتمه‌ی جنگ دوم جهانی، این پروژه یک اشکال «کوچک» دارد. افت نرخ سود و تولید انبوه و فروش نرفته‌ی کالاها خود شکل آغاز این بحران است. و در سال ۲۰۰۹، هیچ بازار جدیدی برای کالاهای سرمایه‌داری وجود ندارد که قرار باشد به بازارهای فی‌الحال اشباع شده اضافه گردد. تمام جهان فی‌الحال تحت سیطره‌ی مناسبات و نظام سرمایه‌داری هست؛

۲- پیش‌برد کنترل شده‌ی پالایش درونی سرمایه از یک طرف و بازسازی ساختاری تولید سرمایه‌داری در جهان از طرف دیگر: همگان شاهد پالایش درونی صفوف سرمایه



هستند. بسیاری از شرکت‌های تولیدی و خدمات در معرض ورشکستگی قرار می‌گیرند یا قرار داده می‌شوند. برخی ورشکست شده، برخی توسط شرکت‌ها و سرمایه‌های بزرگ‌تر و پُر نفوذتر به قیمت ارزان خرید می‌شوند و برخی را قرار است دولت‌های مربوطه مطلقاً مانع ورشکستگی‌شان شوند و با پول و مالیات پرداختی مردم مزدبگیر به دادشان برسند. این یکی از اشکال کلاسیک، قدیمی و بسیار شناخته شده برای مارکسیست‌ها، حل بحران سرمایه‌داری به نفع بورژوازی است. از اشکال دیگر حل بحران، یکی بالا بردن ترکیب فنی سرمایه و به کارگیری تکنولوژی جدید است. این شکل و ابزار حل بحران سرمایه‌داری، وقتی مطلوبیت پیدا می‌کند که طبقه‌ی کارگر به طور متحد و معترض در موقع بحران به میدان بیاید. بالا بردن ترکیب فنی سرمایه فعلاً و با توجه به عدم تعرض سازمان یافته و هدف‌مند مزدبگیران از دستور کار بورژوازی خارج است. سال‌ها است که انواع اختراعات برای پیش‌رفته‌تر و بارآورتر کردن پروسه‌ی تولید در بایگانی‌ها خاک می‌خورند و کم‌تر بخشی از سرمایه‌ی «ریسک‌کننده» علاقه به خرید و کاربرد آنان دارد. می‌ماند شکل آخر، و مهم‌تر از همه، حل بحران به نفع بورژوازی از طریق بالا بردن مطلق نرخ استثمار کارگران. این وجه اصلی استراتژی امروز بورژوازی برای کاهش بحران است و در جریان است.

این حقیقتی است که امروزه چین و هندوستان به کارخانه‌های عظیم تولید همه چیز، با کیفیت بالا، و برای تمام بازارهای جهان تبدیل شده‌اند. نیروی کار ارزان و در عین حال تحصیل کرده و آموزش دیده در کنار استفاده از تکنولوژی پیش‌رفته و کنترل کیفیت بالا، مارک «ساخت چین» را نشانه‌ی کالایی با کیفیت بالا و در عین حال قیمتی پایین در قیاس با تولیدات اروپا و آمریکا و ژاپن کرده است. این وضعیت در طی سی سال گذشته موجد روند حرکت سرمایه‌ی صنعتی از اروپا و آمریکا به چین، سایر کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین و اخیراً هندوستان شده است. بحران گسترده‌ی اخیر و موج ورشکستگی کمپانی‌های عظیم صنعتی در اروپا و آمریکا، بهانه‌ای مشروع به دست بورژوازی داده است که با تهدید

انتقال بیش‌تر سرمایه و تولید، به کارگران در آمریکا و اروپا فشار بیاورند تا داوطلبانه کاهش دست‌مزد و سطح زندگی خود را قبول کنند. اتحادیه‌ی کارکنان صنایع فلزی سوئد، که نزدیک به ۳۲۰ هزار نفر عضو دارد، اخیراً پیش‌قدم شد که دست‌مزد کارکنان این صنعت ۲۰ درصد کاهش یابد! همگی می‌دانند که سطح دست‌مزد کارگران صنایع فلز در سوئد، تعیین‌کننده‌ی اصلی سطح دست‌مزد در کل جامعه است. این هم‌کاری بی‌شرمانه‌ی اتحادیه‌ی فلزکاران با سرمایه‌داران دارد به سرعت به سیاست سایر اتحادیه‌ها نیز تبدیل می‌شود. حتا در



بخش دولتی و خدمات هم، که ستا سطح دست‌مزدهای پایینی دارد، صحبت از انجماد دست‌مزد و یا کاهش آن است.

هم‌زمان، دولت سوئد به بهانه‌ی همین بحران و ضرورت حمایت مالی عظیم دولت از بانک‌ها و نبود منابع، به کاهش سایر خدمات و بیمه‌های اجتماعی آغاز کرده است. از مدارس تا بیمارستان‌ها و درمان‌گاه‌ها قرار است در سال آینده «صرفه جویی» کنند و سطح‌فی‌الحال نامطلوب این خدمات را باز هم کاهش دهند. صحبت از تعیین شهریه برای دانش‌گاه‌ها جهت مجبور کردن کارگزاران گان به انصراف از ادامه‌ی تحصیل و ورود به بازار خرید و فروش نیروی کار در سنین پایین‌تر

است. همین‌طور، می‌خواهند سن بازنشستگی را از ۶۵ بالا ببرند و صحبت از حد ۷۲ سال هم به میان آمده است. می‌گویند برای حل بحران، کارگران سال‌مند باید بیش‌تر در بازار کار حضور داشته باشند. همه‌ی این‌ها در شرایطی که ورشکستگی موسسات هر روز صدها و هزاران کارگر بیکار شده را به بازار سرمایه‌داری تحویل می‌دهد، میزان رقابت بین متقاضیان اشتغال را بالا برده و باز هم از دست‌مزدها خواهد کاست و به افزایش ساعات کار رسمی منجر خواهد شد.

و این همه، به این معنی است که - در شرایط عدم وجود یک افق و برنامه‌ی روشن و تشکل مبارز ضد سرمایه‌داری در میان مزدبگیران - سطح عمومی زندگی، رفاه و درآمد کل مزدبگیران در سوئد و کل بازارهای آمریکا و اروپا و ژاپن کاهش پیدا کند و به سطح زندگی و درآمد کارگران در چین و هندوستان نزدیک شود. گویا طبقه‌ی کارگر جهانی از عدم پرداخت دست‌مزدها در بازارهایی مثل ایران کم در عذاب بود، که حالا باید برای دریافت دست‌مزدهای معوقه در آلمان هم مبارزه کند! و این استراتژی، بسیار آشنا برای مارکسیست‌ها، چیزی به جز افزایش مطلق استثمار مزدبگیران در کل دنیا و پایین آوردن شدید قیمت نیروی کار در سطح جهانی نیست.

روشن است که به کار بستن این سیاست‌های ضدبشری با سکوت و تمکین مزدبگیران اروپا و جهان روبرو نخواهد شد. در همین چند ماه گذشته، و تا آن جا که نویسنده توانسته است اخبار را دنبال کند، در یونان، ایسلند، فرانسه، لیتوانی، مکزیک و بلغارستان، جوانان و

کارگران و مردم ناراضی شورش کرده و در خیابان‌ها و مقابل پارلمان‌ها به باریکاد بندی و جنگ و گریز با نیروهای پلیس و دولت برخاسته‌اند. در این وضعیت و بحبوحه است، که کم‌کم قوانین و مشخصات دولت مطلوب بورژوازی برای یک دوره‌ی طولانی شکل می‌گیرد. قوانین استراق سمع عمومی را نه فقط در آمریکا، بلکه حالا در مملکتی مثل سوئد، این تاج سر و نمایش‌گاه دموکراسی ایده‌آل، هم به میدان آورده‌اند. اخیراً اعلام کردند، که پلیس قرار است تحقیقات وسیعی را در مورد گروه‌های موسوم به چپ اتونوم در سوئد انجام دهد. حتا جا افتاده‌ترین معیارهای دموکراسی پارلمانی و لیبرالیسم



هم برای تحمیق و سرکوب مزدبگیران کنار زده می‌شوند.

مجله‌ی «اکنومیست»، مورخ سوم نوامبر ۲۰۰۷، با یک گزارش «تحقیقی» برای به کارگیری رسمی و فعال دین در قرن بیست و یکم به پیش‌واز این بحران آمد. گزارش «تحت نام خدا»، هجده صفحه‌ی تمام در مورد گسترش مؤسسات و دم و دستگاه مذهبی و دینی در سراسر جهان و در میان همه‌ی ادیان دارد. در چین دارند معابد «ازدهای سیاه» را گسترش می‌دهند. اما جنبه‌ی هول‌ناک‌تر این گزارش، نتیجه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی‌ای است که این مجله‌ی کلاسیک لیبرالی از مشاهدات گزارش‌گرش می‌گیرد و تحویل خواننده می‌دهد. «اکنومیست» در ۱۵۹ سال از ۱۶۱ سال انتشارش مدافع سرسخت اصل جدایی دین از دولت بوده است. اما در این مقاله نتیجه‌گیری می‌شود، که احکام صریح انقلابات آمریکا و فرانسه در قرن هجده در مورد ضرورت جدایی دین از دولت دیگر صحت ندارند و باید برای کشیش و آخوند در دنیای سیاست در قرن بیست و یکم رسماً جا باز کرد!

در یک کلام، بحران سرمایه‌داری نارضایتی عمومی و اعتراضات کارگران سراسر جهان را به دنبال دارد و خواهد داشت. در این وضعیت، چه در سوئد و آمریکا و چه در کشورهای دیگر سرمایه‌داری، احتیاج به دولت‌هایی دارند که با توسل به هر وسیله‌ی ممکن، از جمله مذهب و استراق سمع گسترده و باتون و تفنگ، بدون رودربایستی از اصول دموکراسی بورژوازی، از نظام سرمایه‌داری دفاع کرده و بار بحران سرمایه‌ی جهانی را در شکل فقر و فلاکت و بیکاری بر گرده‌ی کارگران و مزدبگیران جهان بیاندازند. مشاهده‌ی سیمای کره جمهوری اسلامی در این آیین‌های جهانی دولت سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم کار دشواری نیست. پیام نوروزی برک اوباما به مردم و رهبران ایران، حتا پیش از سخن‌رانی تحلیف ریاست جمهوری‌اش بسیار گویا به این نیاز بیش از پیش بورژوازی بین‌المللی به دولت‌ها و حاکمیت‌های سرمایه‌داری از نوع جمهوری اسلامی اشاره داشت. در عراق قرار است از طریق کمک ایران باز هم بیش‌تر به جریان‌ات مذهبی برای پر کردن خلاء قدرت ناشی از خروج قسمتی از نیروهای آمریکایی از شهرها میدان بدهند. در افغانستان، مذاکره‌ی آمریکایی‌ها و غرب با جناح «میانه‌رو» طالبان

ماه‌ها است که غیر مستقیم در جریان است و اخیراً این سیاست رسماً اعلام و طرح گردیده است. بی‌شرمی، بی‌اصولی، پراگماتیسم ضد کارگری و «تقیه»‌ی بورژوازی در مقابل سیاه‌ترین نیروهای تاریخ را حدی نیست. جمهوری اسلامی طی سی سال گذشته با تکیه به سرکوب و نیرنگ و تحمیق به عنوان حاکمیت ممکن سرمایه بلوغ یافت. جناح‌های موجود رژیم، ارگان‌های مختلف سرکوب، قانون‌گذاری، تصمیم‌گیری و کنترل حاکمیت‌اش، نشان داده‌اند که به موقع می‌توانند بخش‌های مختلف سرمایه و بورژوازی را در رقابت با یک دیگر نمایندگی کنند. و در عین حال، در موقع لزوم به صورت یک مجموعه‌ی هم‌نواز در مقابل کل جامعه و طبقه‌ی کارگر با بی‌رحمی مطلق بایستند. مبارزات انتخاباتی رفسنجانی و خاتمی و ناطق نوری و احمدی نژاد نه نمایش، بلکه عین رقابت جناح‌های مختلف بورژوازی برای گرفتن سهم بیش‌تری از کنترل سرمایه و قدرت سیاسی بودند. به همین ترتیب هم زندان رفتن امثال نوری و کرباسچی و کدیور و گنجی نمایش نبوده است. و علی‌رغم همه‌ی این اختلافات جناح‌ها، در بزنگاه‌های تعیین‌کننده‌ی سیاسی و بحران، همگی‌شان - همانند همه‌ی جناح‌های مختلف سرمایه در همه‌ی کشورها (از جمله در بحران کنونی، هم‌کاری احزاب چپ و راست، کینزیست شدن آقای بوش لیبرال و...) - نشان داده‌اند که خوب می‌توانند با هم کنار بیایند و سیاست واحدی را در پیش بگیرند. کافی‌ست عمل کرد اینان را در موقع بحران خاتمه‌ی جنگ با عراق، تعیین‌جانشین برای خمینی، خصوصی‌سازی‌ها، قدری باز یا بسته کردن فضای سیاسی جامعه، به کارگیری فن آوری اتمی و جنجال‌های پیامدش به یاد بیاوریم، تا این وجه متحد از سیمای حاکمیت بورژوازی در ایران آشکار گردد.

در بیست ساله گذشته، جمهوری اسلامی در کارزار جا انداختن خود به عنوان حاکمیت رسمی سرمایه در ایران، و به خصوص در ژست تقابل طولانی با دولت آمریکا و این اواخر در ماجرای فن آوری اتمی، توانست ناسیونالیسم ایرانی را هم از دست جبهه‌ی ملی و سلطنت طلبان و مجاهدین در بیاورد و به زرادخانه‌ی منحوس و ضد انسانی ایدئولوژیک مذهبی خود اضافه کند. بودند و هستند افراد و جریان‌ات سیاسی‌ای که با عدم شناخت کافی از ماهیت و ظرفیت

انطباق‌پذیری کل حاکمیت جمهوری اسلامی با منافع و نیازهای بورژوازی و سرمایه، در این سی ساله هذیان گفته و بی ربط حرف زده‌اند. برخی سی سال است ادعا می‌کنند جمهوری اسلامی در حال سقوط است و بارها و بارها هم برای این سرنگونی، تاریخ و زمان تعیین کرده و به اعضا و هواداران‌شان وعده‌ی برگزاری کنگره در ایران را می‌دهند. برخی دیگر همین احتمال سقوط را در زمان مانورهای سیاسی - دیپلماتیک جنگی دولت سابق آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی وعده دادند و به امید ورود - به هم‌راه ارتش آمریکا - به ایران آبرو برای خودشان باقی نگذاشتند. برخی دیگر با انتظاری دترمینیستی از ضرورت تحول جمهوری اسلامی به یک جمهوری متعارف پارلمانی «سرمایه‌ها» به همت «سرمایه‌های صنعتی»، در دوره‌ی خاتمی و حتا پس‌خاتمی، وقتی احمدی نژاد انتخابات را برد، عقل‌شان شیرین شد و اعلام کردند که «کودتا» شده است. گویا بورژوازی به این‌ها قول داده بود که پیامد خاتمی، مجلس به پارلمان کراوات و ماتیک زده‌ی درست و حسابی همه‌ی «سرمایه‌ها» تبدیل خواهد شد و حال زیر قولش زده است.

جناح‌های مختلف بورژوازی ایران و جهان در طی این سال‌ها به تدریج فهمیدند، که شکل ممکن حاکمیت اجتماعی و طبقاتی آن‌ها و کل سرمایه در ایران، جمهوری اسلامی است. حتا برخی از جناح‌های بورژوازی خوب فهمیده‌اند، که برای حفظ حاکمیت اجتماعی خود در ایران باید از ادعای شرکت خود در حاکمیت سیاسی دست بردارند. سیر تبدیل شدن تدریجی جمهوری اسلامی از شکل ضروری حاکمیت سرمایه به شکل ممکن آن، و حالا دیگر شکل مطلوب آن، ترکیبی از تضادهای ظاهراً قطبی و باور نکردنی را به هم‌راه داشته است. در این سیر، گاه با اتفاقات اعجاب‌انگیز، گویا، سوررئالیستی و بعضاً خنده‌دار مانند ارسال تپانچه و قرآن امضاء شده از جانب ریگان به خمینی، اعلام حمایت آقای رضا پهلوی از کاندیداتوری خاتمی و بالاخره اعلام آمادگی برخی از رهبران سلطنت طلبان برای رفتن به ایران و جنگیدن علیه لشکرکشی فرضی آمریکا روبرو بوده‌ایم.

بورژوازی ایران و جهان برای اطفای یک نیاز مقطعی خود، جمهوری اسلامی را سی سال پیش «فی‌المدت‌المعلوم و فی‌المبلغ‌المعلوم» صیغه کرد؛ و به تدریج در طی این سال‌ها به



این نتیجه رسید که دل‌سوزترین، خانه‌دارترین و نجیب‌ترین مادر فرزندان‌ش همین جمهوری اسلامی است!

نفرت کارگران و اکثریت مردم ایران از جمهوری اسلامی

سی سال گذشته شاهد مبارزه‌ی بی‌امان و بی‌وقفه‌ی کارگران و اکثریت مردم علیه جمهوری اسلامی بوده‌ام. این مبارزه گاه عریان، وسیع و مسلحانه، بیش‌تر مواقع ایذایی و بخشی و بعضاً با تنفس‌هایی هم‌راه بوده است. نفس ادامه شکایت دایمی رهبران این رژیم از بدحجابی و خطر نفوذ فرهنگ غربی، حفظ و گسترش ارگان‌های متفاوت سرکوب، و به کارگیری دایمی زندان و شکنجه و اعدام، نشان می‌دهد مردم نمی‌خواهند به حاکمیت جمهوری اسلامی گردن نهند. این حکومت ضروری، ممکن و مطلوب بورژوازی و سرمایه به مدد شلاق و سنگ‌سار و قرآن به آن‌ها تحمیل شده است. حقیقتی است که همین ابزارها، در سایه‌ی هماهنگی و هم‌دلی همیشگی جناح‌های مختلف بورژوازی داخلی و جهانی در سرکوب مبارزات کارگری و آزادی‌خواهانه، مردم را در براندازی این رژیم نکبت‌ناکام کرده است. اما همین سی سال نشان‌گر یک روند تدریجی بلوغ سیاسی در فهم و دانش سیاسی و مطالبات و اشکال مبارزاتی و سازمان‌یابی این مردم بوده است. نسبت به سی سال پیش، جمعیت دو برابر شده، ۷۰ درصد آن جوان و زیر سی سال است و تحصیل کرده. اینان درست است که در مضیقه و تحت سرکوب هستند، اما طبع‌شان بالا است.

به وعده‌های توخالی بعضی از اپوزیسیون در مورد سرنگونی قریب‌الوقوع رژیم تمکین نکرده‌اند و به تدریج مطالبات طبقاتی و آزادی‌خواهانه‌ی خود را شفاف‌تر نموده و جنبش‌ها و اشکال نوین سازمان‌یابی متناظر با آن‌ها را حدادی کرده و به کار گرفته‌اند. وقتی مطالبات و جنبش‌های آزادی‌خواهانه و طبقاتی امروز را با سی سال پیش و سه دهه پیش از انقلاب ۱۳۵۷ مقایسه می‌کنیم، با بلوغ تدریجی سیاسی - طبقاتی چشم‌گیری مواجه می‌شویم. جنبش عمده‌تأثر دیکتاتوری و ضد اجنبی و گنگ آن زمان کجا و این مبارزات و مطالبات کارگری، دانش‌جویی، و در مورد آزادی زن، دفاع از حقوق کودک، به کارگیری

هنر و فرهنگ مدرن جهانی، آزادی روابط جنسی و پوشش و ضد بردگی مزدی کجا! این‌ها آن عرصه‌های متفاوت مبارزه‌ی طبقاتی و آزادی‌خواهانه است، که در ایران از سی سال پیش کم‌کم انکشاف یافته است. کارگران و اکثریت مردم ایران بدون هیچ شبهه‌ای خواستار سرنگونی هر چه سریع‌تر جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک سازمان آزاد و بری از نابرابری در جامعه هستند. این را جنبش‌های پیش‌روشان نشان می‌دهد. پیروزی تضمین شده نیست، اما به تدریج ماتریال مناسبی برای حرکت جهت برچیدن حاکمیت زور و سرمایه فراهم می‌شود.



ما تا این جا مختصراً سیر دگردیسی و بلوغ بورژوازی و حاکمیت آن در ایران را بررسی کردیم. حال لازم است که با بررسی و درس‌آموزی از تجارب مثبت و پیش‌رو جنبش‌های طبقاتی و آزادی‌خواهانه، بلوغ مردم و کارگران آزادی‌خواه را در مقابل بلوغ بورژوازی و امکانات‌اش نشان دهیم. در این دفتر «نگاه»، هم‌کاران دیگری در مورد تجارب جنبش مبارزه برای رهایی زنان، دفاع از حقوق پایمال شده‌ی کودکان، آزادی بیان، چالش‌های هنری و فرهنگی نوشته‌اند. روشن است که هر درجه از سازمان‌گری در این عرصه‌ها بدون پیوند با سازمان‌ها و مبارزات سراسری کارگران، نتایج ماندگار و ادامه‌دار نخواهد

داشت. با توجه به نوشته‌های هم‌کاران دیگر در این زمینه‌ها، من در این جا فقط به وجوهی از پیش‌روی‌ها در دو عرصه بسنده می‌کنم.

طبقه‌ی کارگر

طبقه‌ی کارگر در سی سال گذشته تحولات کمی و کیفی مهمی را از سر گذرانده است. جمعیت مملکت از ۳۵ میلیون به بالای ۷۰ میلیون رسیده و طبقه‌ی کارگر و مزدبگیران از نظر کمی بسیار بیش‌تر شده است. سی سال پیش، شهرنشینان کم‌تر از نصف جمعیت مملکت را تشکیل می‌دادند و امروز حدود ۷۰ درصد این ۷۰ میلیون نفر، یعنی ۴۹ میلیون نفر، شهرنشین هستند. علاوه بر رشد عمومی جمعیت، این آمار نشان از ادامه‌ی پروسه‌ی مهاجرت روستاییان به شهرها و افزایش خیل مزدبگیران و یا بیکاران دارد. ۷۰ درصد جمعیت زیر سی سال هستند. همه‌ی مزدبگیران و کارگران، از جمله کارگران موسوم به یقه سفید مانند پرستاران و معلمان، را به اتفاق اعضای خانواده‌ی‌شان در نظر بگیرید، آن وقت طبقه‌ی کارگری بیش از ۵۰ میلیون نفر، که اکثرشان هم جوان هستند، خواهیم داشت. این خیل عظیم طبقه‌ی مزدبگیر قطعاً در سی سال گذشته سطح درآمد و زندگی‌اش سقوط کرده است. سیر عقب‌نشینی طبقه‌ی کارگر جهانی در همین سی سال، به علاوه‌ی وجود نکبت حکومت اسلامی سرمایه، فقر و فلاکت بی‌سابقه‌ای را به طبقه‌ی کارگر ایران تحمیل کرده است.

در این جا مهم است که سیر عقب‌نشینی طبقه‌ی کارگر در ایران در سی سال گذشته را در بطن عقب‌نشینی جهانی طبقه‌ی کارگر ببینیم و بررسی کنیم. در این سی سال، طبقه‌ی کارگر در همه‌ی جهان ناچار به عقب‌نشینی بوده است. وضعیت شرایط کار، سطح زندگی و مبارزه‌جویی کارگران در اروپا و آمریکا هم امروز نسبت به سی سال پیش عقب‌تر رفته است.

تغییرات کیفی و سیاسی در این سال‌ها در طبقه‌ی کارگر چشم‌گیر است. اکثریت این مزدبگیران باسوادند و تعداد زیادی دارای تحصیلات دانش‌گاهی و لیسانس هستند. جالب است به خاطر داشته باشیم، که اخبار دستگیری فعالین کارگری در ایران در سال‌های اخیر در اغلب موارد حاوی خبر مصادره کردن کامپیوتر و دیسک‌های



کامپیوتری آنان است!

این آن طبقه کارگری است که علی‌رغم دیکتاتوری، فلاکت و خطر روزافزون بیکاری و گرسنگی، سی سال از مبارزه باز نایستاده است. انجمن‌های اسلامی و بعد شوراهای اسلامی که توسط حکومت و طبقه‌ی سرمایه‌دار برای کنترل مزدبگیران تشکیل شدند، توسط همین طبقه‌ی کارگر رسوا شده و کنار زده شدند. امروز تلاش‌های زیادی برای تشکیل سازمان‌های حقیقی کارگری در جریان است. به مدد وجود سنت‌های قدیمی و مضر بین‌المللی و توده‌ایستی، در این میدان سندیکالیسم حضور دارد، اما تنها نیست و تشکل‌های دیگری توسط گرایش رادیکال و ضد سرمایه‌داری کارگران در حال پایه‌گذاری شدن و به وجود آمدن هستند. به جرات می‌توان گفت، که برخی از مباحث میان فعالان کارگری ایران در مورد سرمایه‌داری و سوسیالیسم و الغای کار مزدی و اشکال سازمان‌یابی کارگران جزو پیش‌روترین این مباحث در سطح جهانی هستند.

در مقالات دیگر این دفتر «نگاه»، بخشی از سیر و آمار مبارزات کارگری در سی سال گذشته آورده شده‌اند و نیازی به تکرار آن‌ها نیست. در این جا مختصراً به جلوه‌هایی از پیش‌روی‌های سیاسی و تئوریک طبقه‌ی کارگر در ایران در دو دهه‌ی اخیر می‌پردازیم. از جمله مهم‌ترین این پیش‌روی‌ها عبارتند از:

۱- طرح الغای کار مزدی به عنوان تنها بدیل مطلوب و ممکن و فوری نظام سرمایه‌داری. در دو دهه‌ی گذشته برخی از فعالان جنبش کارگری و سوسیالیستی، از جمله نویسنده، تلاش کرده‌اند تا تصویری عملی و شدنی، متکی به امکانات موجود نسل حاضر بشر از یک جامعه‌ی فارغ از کار مزدوری و متکی به کار داوطلبانه و آزاد شهروندان به دست دهند. هر چه در این باره گفته و نوشته شود، کم است. در شرایط فعلی بحران عمیق سرمایه‌داری جهانی، دادن تصویری عملی و ملموس از بدیل ممکن جامعه‌ی سرمایه‌داری امری حیاتی است. یک بار دیگر باید این خواست به عنوان خواستی ممکن، انسانی و دل‌پذیر، مقبولیت گسترده و اجتماعی یابد.

۲- شکستن دوقطبی حزب و سندیکا، یا حزب و تشکل مبارزه برای مزد. یک تشکل طبقاتی کارگری، هم‌زمان هم در مورد جزئی‌ترین مطالبات مربوط به

افزایش دست‌مزد درگیر خواهد بود، و هم در مورد بهبود زیست محیطی کره‌ی زمین فعالیت خواهد کرد، برای لغو کار کودک خواهد جنگید، در مورد جنگ و صلح در جهان نظر خواهد داد و دخالت خواهد نمود، برای برانداختن سرمایه‌داری و کار مزدی سازمان خواهد داد، و در موقع مناسب برانداختن دولت وقت سرمایه‌داری را در صدر برنامه‌های خود قرار خواهد داد. تفکیک سازمان‌یابی کارگران به صنفی و سیاسی یا سندیکایی و حزبی، و یا هر دو قطبی دیگر تشکیلاتی، عمیقاً برای نهضت کارگری مضر است. فعالیت‌های فعالان ضد سرمایه‌داری کارگران در این زمینه، باعث شده که بحث «پس حزب چه می‌شود» به حاشیه رانده شده و توده‌ایسم از این نظر هم تحت فشار قرار گیرد.

در این باره، شکل سازمان‌یابی، مضمون و نحوه‌ی فعالیت «جامعه‌ی بین‌المللی کارگران» یا «انترناسیونال اول» زمان مارکس بار دیگر مورد توجه فعالان کارگری ضد سرمایه‌داری قرار گرفته است.

۳- سازمان فراگیر تشکل کارگران شاغل و بیکار بودن. این مهم در جنبش کارگری ایران در سال ۱۳۵۷ هم توسط عده‌ای از کارگران فعال ضد سرمایه‌داری مورد نظر بود. در این مورد به متون بازتکثیر شده از نشریه‌ی «خبر کارگر» در همین دفتر «نگاه» رجوع کنید. عدم سازمان‌یافتگی کارگران بیکار، به ویژه در اتحاد با کارگران شاغل، امروز بلیه‌ای است که دارد مبارزات کارگری را از درون به شکست می‌کشاند. متأسفانه برخی از فعالین جنبش ضد سرمایه‌داری کارگران هم به در این مورد دچار انحراف و اشتباه هستند و تلاش کرده‌اند تا تشکلی مستقل از شاغلان برای کارگران بیکار درست کنند. یک تشکل طبقاتی، نفاق و رقابت موجود بین کارگران بیکار و شاغل را به اتحاد سازمان یافته‌ی همه‌ی آنان علیه نظام سرمایه‌داری تبدیل خواهد کرد.

۴- اتحاد کارگران موسوم به یدی و فکری. جریانات و مکاتب تفرقه افکن در جنبش کارگری تلاش می‌کنند، تا معلم و پرستار و روزنامه‌نگار و دانش‌جو را از بقیه‌ی کارگران جدا نگه دارند. این نظر فوق‌العاده مضر در هر دو دسته از کارگران وجود دارد. حال آن که مطالبات

اصلی و مشکلات همه‌ی بخش‌های کارگران یکی است. اکثر مطالبات معلمان در سال‌های گذشته، مطالبات همه‌ی بخش‌های کارگران بوده است. «شورای هم‌کاری تشکل‌های کارگری» از جمله با برخورد‌های وازنده به «دانش‌جویان آزادی‌خواه و برابری طلب»، باعث شد این تشکل پیش‌رو از آن شورا خارج گردد. سازمان طبقاتی کارگران به جای نفاق موجود، اتحاد همه‌ی کارگران اعم از یدی یا فکری را در یک تشکل به ارمغان می‌آورد.

۵- مقابله با تراشیدن جناح خوب و کارگر پناه برای سرمایه‌داران. امروزه منظم‌اً توسط جریانات و افراد مختلف در طبقه‌ی کارگر و جامعه تبلیغ می‌شود، که باعث و بانی بیکاری و فقر و کار کودک و نبود تشکل مستقل کارگری و غیره، جناح موسوم به رانت خوار یا غیرصنعتی سرمایه‌داران است و اگر کار به دست سرمایه‌داران صنعتی و جناح اصلاح طلب بیافتد، این مشکلات حل خواهند شد. سازمان طبقاتی کارگران با تمام قوا با این خرافه و عوام‌فربیی‌ها مقابله کرده و با رجوع به وجود بیکاری وسیع و روز به روز افزایش یابنده، کمبود تامین و مشکلات مشابهی که گریبان کارگران در کشورهای خیلی صنعتی و دموکراتیک مانند آلمان و سوئد و آمریکا را گرفته، تلاش می‌کند مبارزات کارگران را علیه کل سرمایه‌داری و سرمایه‌داران هدایت کند. توهم پراکنی رایج سندیکالیست‌های ایران، از جمله برخی از فعالان سندیکای شرکت واحد و سندیکای کارگران هفت تپه، در مورد جناح‌های «بهتر» یا «واقع بین» سرمایه‌داران و رژیم، اهمیت تعیین‌کننده‌ی روشن‌گری‌های فعالین ضد سرمایه‌داری در مورد سندیکالیسم را برجسته می‌سازد. انتشار «خبرنامه‌ی کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» از این نظر یکی از دستاوردهای ارزنده‌ی مبارزات کارگران در دوره اخیر است.

۶- مبارزه با تفرقه افکنی ملی و مذهبی و جنسی بین کارگران. محل تولد، زبان مادری، عقاید خصوصی و فلسفی و جنسیت، تفاوت‌هایی هستند که بورژوازی با استفاده از آن‌ها کارگران را به جان هم می‌اندازد و به رقابت و دشمنی می‌کشاند. سازمان طبقاتی کارگران با افغان ستیزی،



آپارتاید جنسی و دار و دسته‌های ملی‌گرا مبارزه می‌کند و ظرف سازمان‌یابی بی‌قید و شرط همه‌ی کارگران باید باشد. تلاش برای اتحاد با کارگران در کشورهای دیگر، خواست تشکیل دوباره‌ی یک بین‌الملل کارگری علیه کار مزدی از اهم قلمرو فعالیت‌های چنین تشکلی باید باشد.

۷- تلاش برای سازمان دادن مبارزات و مطالبات سراسری. این روشن است که بخش‌های مختلف کارگران در صنایع و موسسات خدماتی مختلف، و حتا در محلات کارگرنشین، مشکلات ویژه و خاص هم دارند. اما مشکلات اصلی و مطالبات اصلی آن‌ها مانند داشتن یک درآمد و زندگی مرفه، بیمه‌های اجتماعی و بهداشتی مدرن و مناسب، مسکن، امکانات آموزشی برای همه و به خصوص کودکان، برخورداری از هوا و محیط زیست مناسب، بلای اعتیاد، تن‌فروشی، کار کودکان، آموزش خرافه در جامعه، بلای بیکاری و کار موقت و پیمانی، حق اعتصاب و تشکل و غیره، همگی جزو مشکلات فوری، روزمره و سراسری طبقه‌ی کارگر و اکثریت جامعه است. در شرایط کنونی به خصوص دو خواسته‌ی «مزد کافی» برای همه‌ی کارگران شاغل و «بیمه‌ی بیکاری کافی» برای همه‌ی بیکاران، آن دو مطالبه‌ی اساسی‌ای هستند که در هر موسسه و کارخانه و محله‌ی کارگری هر روز هزاران بار در موردشان صحبت می‌شود. یک تشکل طبقاتی تلاش می‌کند، تا مبارزه در کارخانه‌ها، موسسات مختلف و محلات کارگری را در پرتو پیش کشیدن این مطالبات به هم پیوند زند و از این طریق، سازمان‌گری سراسری و علنی خود را گسترش بخشد.

۸- علنی بودن رهبران، فعالین و تلاش‌های سازمان‌گرا. مبارزه‌ی طبقاتی نمی‌تواند مخفی باشد و نیست. اعتراض مزدبگیر و کارگر به سرمایه‌داری و هر وجه از سلب حقوقی صنفی و سیاسی او توسط سرمایه‌امری علنی است و لاجرم رهبری و سازمانی علنی و ملموس برای کارگران و جامعه را می‌طلبد. مبارزه‌ی کارگر برای گرفتن دست‌مزد‌های پرداخت نشده، آپارتاید جنسی، جنگ‌طلبی، محیط زیست و از همه مهم‌تر بردگی مزدی، اموری مخفی نیستند که بتوان برای تحقق‌اش احزاب و تشکل‌های مخفی و

سری درست کرد. در چند ساله گذشته، فعالان گرایش رادیکال و ضد سرمایه‌داری کارگری در ایران با فعالیت‌های علنی خود در مبارزه علیه بردگی مزدی به رهبران محبوب و مورد اعتماد کارگران تبدیل شدند. آن‌ها البته خود را برای پرداخت هزینه به خاطر نقد و مبارزه‌ی شان علیه سرمایه آماده کرده بودند و در زندان و تحت شکنجه با متانت و تحمل ستودنی از آرمان‌های ضد سرمایه‌داری خود دفاع کرده‌اند. امنیت جانی این کارگران توسط محبوبیت آنان در جنبش کارگری تامین می‌شود و نه با عضویت در سلول‌های حزبی و نهادهای سری و مخفی. زندان و آزار این فعالین برای جمهوری اسلامی هم هزینه‌های سنگین سیاسی و اجتماعی به همراه داشته و خواهد داشت. کار به جایی کشیده، که رهبران رفرمیست و سندیکالیست کارگران هم به تبعیت از فعالان رادیکال به فعالیت علنی روی آورده‌اند.

طبقه‌ی کارگر یک موبودیت اجتماعی است!

در این جا لازم است به برخی نقاط ضعف و اشکالات این گرایش هم توجه کنیم. کارگر یک موجود و هویت اجتماعی است. کارگر و مزدبگیر به حکم وجود مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری هم در کارخانه و مدرسه و بارانداز و اداره، کارگر و مزدبگیر یا در خطر اخراج، است و هم در محل زندگی و بقیه‌ی جامعه. نکبت سرمایه‌داری بر هست و نیست‌اش حاکم است. کارگران بیکار محل کاری ندارند و و مبارزات‌شان اساساً محکوم

به اجتماعی بودن هست. آپارتاید جنسی و ستم بر زن و مردسالاری نه فقط در کارخانه، بلکه در محیط زیست و زندگی است که قربانیان میلیونی دارد و مبارزه و سازمان مبارزه‌ای در همان قلمرو و وسعت اجتماعی و فراکارخانه‌ای را می‌طلبد. حال که بحران هر دم عمیق شونده‌ی سرمایه‌داری تار و پود زندگی و امنیت خانواده‌های کارگری را در چنگال‌های خود چه در آمریکا و آلمان و چه در ایران و چین می‌فشارد، ضرورت توجه به سازمان‌گری در محل زندگی و محیط زیست کارگران دوچندان می‌شود.

به این دلیل، هر گونه انتشار «اخبار کارگری»، سازمان دادن «مبارزات کارگری» و سازمان‌گری کارگری از جانب فعالان گرایش ضد سرمایه‌داری به طور کلی باید این جنبه‌ی مهم و غالب «فراکارخانه‌ای» را در خود داشته باشد. نگاهی به مبارزات کارگران بیکار و خشمگین در چند ماهه‌ی گذشته در یونان و ایسلند و فرانسه و اوکراین نشان می‌دهد، که مرکز ثقل اعتراض و مبارزه از کارخانه و اداره و مدرسه به خیابان و محلات و باریکادها و مقابل پارلمان کشیده است. کارگران ایران سال‌هاست با بستن جاده و تظاهرات خیابانی و بست نشستن سمبلیک در مقابل نهادهای دولتی و مجلس، این وجه اجتماعی مطالبات و مبارزات خود را نشان داده‌اند.

اگر با مد نظر داشتن این نکته به نشریات، مضمون و محل تمرکز فعالیت و سازمان‌گری فعالان کارگری، حتا رفقای فعال ضد سرمایه‌داری و ضد کار مزدی (از جمله کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری) در چند سال گذشته نگاه کنیم، می‌بینیم که تمرکز عمدتاً و شاید تماماً بر محیط کار



است و اخبار و مبارزات آن جا است که اخبار و مبارزات کارگری به حساب می آیند. توجه به محلات کارگری و مبارزه و سازمان‌گری در محلات تقریباً غایب است. سندیکالیسم اساساً لازم دارد تا برای ممانعت از ابراز وجود اجتماعی و سیاسی کارگران، تمام هم و سعی خود را بر کارگر در محیط کار تمرکز دهد و کارگر بیکار و خانواده‌های کارگری را در محلات و جامعه به امید «خدا» بسپارد. در مقابل شایسته و لازم است، که فعالان رادیکال و ضد کار مزدی کارگران به جنبه‌ی اجتماعی فعالیت‌های خود، به خصوص کار در محلات کارگری، توجهی بسیار بیش‌تر از گذشته مبذول کنند. کار و سازمان‌گری ضد سرمایه‌داری در مورد بلیه‌ی اعتیاد و کودک‌خیابانی و تن‌فروشی و زن‌آزاری و آلودگی محیط زیست در محلات است، که بیش‌ترین موضوعیت و نتیجه خود را خواهد داشت. در محلات است، که کارگر بیکار و زن‌آزار کشیده و خانواده‌ی کارگری جای شایسته‌ی خود را در مبارزه و سازمان ضد سرمایه‌داری پیدا خواهند کرد.

تجربه‌ی دانش‌جویان آزادی‌خواه و برابری طلب

ایجاد و فعالیت شش سال اخیر «دانش‌جویان آزادی‌خواه و برابری طلب» یکی دیگر از نمودهای پیش‌رفت در تئوری و عمل کمونیستی است. این جریان در شکستن برخی موانع و تابوهای چپ سنتی در جامعه و ارائه‌ی بدیل‌های عملی و بدیع نقش جالبی داشته است. برخی از دستاوردهای تاکنونی این تشکل عبارتند از:

- ۱- داب یک تشکل ضد سرمایه‌داری و سوسیالیست است. این سمت‌گیری صریح و علنی سوسیالیستی را می‌توان در ادبیات چند ساله‌ی فعالین این تشکل در نشریات متعدد، از جمله نشریه‌ی «خاک»، مطالبات و شعارهای مبارزاتی‌شان از جمله «آزادی، برابری» و «زنده باد سوسیالیسم» به وضوح مشاهده کرد. کارزار تئوریک که فعالین داب علیه رفرمیسم، ناسیونالیسم، شرق‌زدگی، پسامدرنیسم و پسامارکسیسم پیش برده‌اند، بعضاً از کارهای بدیع مارکسیستی است. بدون شک داب در خیزش و عرض اندام علنی و محسوس سوسیالیسم و مارکسیسم در شش سال اخیر سهم برجسته‌ای ادا کرده است.
- ۲- اعلام هم‌سرنوشتی قاطع دانش‌جویان با

طبقه‌ی کارگر و برداشتن گام‌های عملی در جهت اتحاد مبارزاتی با مبارزات کارگری. داب در دوره‌ی فعالیت نسبتاً کوتاه خود از بسیاری مبارزات و خواسته‌های کارگری جاری دفاع کرد و در تئوری و عمل نشان داد، که دانش‌جو قشر و بخشی از طبقه‌ی کارگر است که این بار با چشم‌اندازی ضد سرمایه‌داری و با تلاش در ایجاد اتحاد مبارزاتی با بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر به میدان آمده است. داب در دوره‌ای حتماً عضو یک نهاد هم‌کاری کارگری گشت. اهمیت این سمت‌گیری طبقاتی داب برای فعالین نسل‌های سابق دانش‌جویان، از جمله نویسنده‌ی این ستور، بسیار ملموس است. در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۵۰ شمسی، آن چه که بر مطالبات و مبارزات دانش‌جویان حتماً چپ حاکم بود چیزی به جز ملی‌گرایی «ضد امپریالیستی» جهان‌سومی و مطالبات ضد دیکتاتوری گنگ نبود. رهبران و فعالین داب، مبارزات، مطالبات و افق سیاسی دانش‌جویان را دگرگون کردند و آن را نسبت به نسل‌های پیشین گام‌ها به جلو بردند. اهمیت این سمت‌گیری داب وقتی آشکار می‌شود، که به یاد بیاوریم حتماً در بین بخش‌های دیگر طبقه‌ی کارگر هم بودند و هستند افراد و رهبران عقب مانده‌ای که تعبیری «فعله» مانند از کارگر دارند و کارگران و مزدگیران فکری و تحصیل کرده و دانش‌گاه دیده، از جمله دانش‌جویان، را اقشار غیرکارگری یا متوسط می‌نامند.

سمت‌گیری سوسیالیستی و طبقاتی دانش‌جویان فقط امری ذهنی و متکی به آگاهی نیست و پایه‌ای کاملاً مادی و بازتولید شونده دارد. اولاً اکثر دانش‌جویان، کارگزاران هستند و پدران و مادران‌شان مزدگیران موسوم بهیدی و یا امثال معلم و پرستار و کارمند هستند. این دانش‌جویان از زمان کودکی با بی‌حقوقی‌ای که والدین‌شان دست به گریبان هستند، آشنا می‌شوند و شریک هر روزه‌ی غم کمبود غذا و مایحتاج زندگی آنان هستند. ثانیاً و به همین دلیل، خیلی از دانش‌جویان در حین تحصیل برای تأمین مخارج زندگی و هزینه‌های تحصیل مجبورند به کار مزدی از قبیل معلمی و یا کار در شرکت‌های مختلف تن در دهند و به این اعتبار، عملاً هم خود در صف مزدگیران و کارگران

نسل حاضر قرار گرفته و ستم طبقاتی را لمس می‌کنند. و بالاخره، دانش‌جویان نسل آینده‌ی کارگران و در حال آموزش برای کارگری در آینده هستند. تعلق اکثریت قاطع دانش‌جویان به طبقه‌ی کارگر و مزدگیران امری بدیهی حتماً در میان جناح‌های راست و رفرمیست جریانات کارگری اروپا به حساب می‌آید. اتحادیه‌ی دانش‌جویان در بریتانیا همیشه یک نهاد و عضو موثر کنفدراسیون کارگری سراسری موسوم به «تی. یو. سی.» بوده است.

تصور لطمه‌ای که دیدگاه غلط و عمل منبعث از آن در مورد تعلق طبقاتی دانش‌جویان به سازمان‌یابی کل کارگران زده و می‌زند، نباید چندان سخت باشد. وجود و فعالیت داب در یک گستره‌ی علنی و چند ساله، این افکار و پراکسیس عقب مانده و تفرقه افکنانه در جنبش کارگری را به مقابله طلبیده است.

۳- با اتکا به نقاط قوت فوق‌الذکر، داب توانسته است دانش‌گاه را از جولان‌گاه جریانات ناسیونالیستی، رفرمیستی و دوم‌خردادی به یک سنگر قوی ضد سرمایه‌داری و سوسیالیسم تبدیل کند. کافی است که میدان‌داری دفتر تحکیم وحدت در دانش‌گاه‌ها در دوره‌ی اول و نیمه‌ی دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خاتمی را به خاطر بیاوریم، تا اهمیت این دستاورد داب روشن گردد. دانش‌گاه از عرصه‌ی تاخت و تاز جناحی از حاکمیت سرمایه به عرصه‌ی حمله‌ی نسل جوان و در حال آموزش کارگران به سرمایه‌داری تبدیل شده است.

۴- داب تمام این فعالیت‌ها را علنی و در دانش‌گاه‌های زیادی در سراسر جامعه سازمان داد. رهبران و فعالین این تشکل و گرایش، عده‌ای آدم مخفی نبودند و نیستند که پنهانی شب‌نامه در کمد دانش‌جویان بیاندازند. آن‌ها فعالین دانش‌جویی‌ای بوده و هستند، که به حکم تلاش‌های تئوریک، سیاسی، سازمان‌گرانه و مبارزاتی علنی خود تبدیل به چهره‌ها و رهبران محبوب و شناخته شده‌ی مبارزات دانش‌جویی شدند. انجام علنی همه‌ی این فعالیت‌ها تحت سایه‌ی توحش جمهوری اسلامی البته که برای چهره‌های شناخته شده‌ی داب هزینه داشت و دارد. تحمل زندان، شکنجه‌های وحشت‌ناک، توهین، ارباب‌خانواده‌های فعالین، در به دری، خطر



خطر است. تشکلهای چپ و ضد سرمایه دوباره انتظارات اجتماعی و طبقاتی را در مقابل خویش می‌یابند. رسوایی و بحران آشکار نظام سرمایه‌داری از یک طرف و امکانات تولیدی و مادی و انسانی شگرف بشر برای تولید انبوه همه چیز برای همه، بشریت معاصر را در موقعیتی کم‌نظیر برای برچیدن نظام ضد بشری سرمایه‌داری و بردگی مزدی و جایگزینی آن با جامعه‌ی خودگردان انسان‌های آزاد که داوطلبانه کار می‌کنند و به اندازه‌ی نیازهای‌شان از نعمات جامعه بهره‌مند می‌گردند، قرار داده است. تحقق این خواسته‌ی انسانی و شدنی، و ممانعت از به قهقرا بردن گل بشریت توسط بورژوازی، محتوم نیست. تضمین ایجاد یک جامعه‌ی شایسته‌ی انسان در ایران و جهان در گرو تلاش آگاهانه و روشن‌بینانه‌ی نسل حاضر مزدبگیران جهان و پیش‌روان هوش‌مند آن‌ها است.

اول فروردین ۱۳۸۸
بیست و یکم مارس ۲۰۰۹

در لینک کتاب سایت اینترنتی «نگاه» بفوانید:



جامعه‌ی بین‌المللی کارگران
ویلهلم آیشهف - برگردان: فرهاد بشارت

مبارزات دانش‌جویان را سمت داده و هدایت کنند. با این کار، آن‌ها عملاً احزاب سیاسی مدعی و رهبران و «لیدرهای» آنان را بی‌وظیفه و «بی‌کار» کردند. یک دلیل خصوصیت بعضاً هیستریک رهبران پاره‌ای از احزاب و فرقه‌های چپ مقیم اروپا با داب و رهبران آن از همین جا نشأت می‌گیرد. جدا از این که نیت روشن و حساب‌شده‌ی بنیان‌گذاران و رهبران داب از آغاز کارشان این شکل سازمان‌گری و کار بوده باشد یا خیر، باید هر طور که شده این سنت را زنده نگه داشت و در کل جنبش کارگری درس‌های آن را به کار بست.

امیدوارم رهبران گذشته و کنونی داب با جمع‌بندی دقیق از حاصل فعالیت‌های تاکنونی خویش این سنت بدیع در سازمان‌گری و مبارزه‌ی صنفی - سیاسی را با برجستگی هر چه بیش‌تر راهنمای فعالیت‌های آینده‌ی دانش‌جویان کرده و با هم‌کاری و هم‌بستگی و پیوند بیش از پیش با تشکلهای رادیکال و ضد سرمایه‌داری کارگران، ادامه‌کاری داب را ممکن گردانند. نباید گذاشت فرقه‌های بی‌ربط به جامعه و مبارزات کارگران و دانش‌جویان، داب را به جرم یک مبارزه‌ی واحد ضد سرمایه‌داری دچار مشکل و تجزیه کرده و یا به زایدی خود تبدیل کنند.

به پیش‌روان پالاش‌های جهانی در دهه‌ی آینده

در تمام جهان، کارگران و مردم عاصی و عصبانی از بیکاری، فقر و بی‌تامینی‌ای که نظام سرمایه و بردگی مزدی نصیب‌شان کرده، به تدریج و هر روز بیش از پیش به میدان مبارزه روی می‌آورند. در عرض فقط هشت ماه، کارل مارکسی که می‌گفتند تئوری و نظرات‌اش کهنه و به بایگانی تاریخ سپرده شده، به یکی از پرفروش‌ترین نویسندگان جهان تبدیل شده است. در آلمان و آمریکا، کتاب «سرمایه» و «مانیفست کمونیست» مرتباً تجدید چاپ می‌شود. بحث در مورد دردهای بی‌درمان نظام سرمایه‌داری، چه در شکل غربی و لیبرالی آن و چه در شکل دولتی مانند شوروی سابق و چین کنونی، دوباره جان می‌گیرند. نه فقط جریان‌ات ضد سرمایه‌داری، بلکه عناصر کلیدی‌ای مانند رییس بانک مرکزی سابق آمریکا، آلن گرین اسپن، مدیرعامل کهنه‌کار کمپانی کواکولا و وزیر بازرگانی سوئد اعلام کرده‌اند سیستم اجتماعی سرمایه‌داری به بحران رسیده و در

مرگ و بعضاً اجبار به قبول تبعید، آن هزینه‌هایی بوده‌اند که برخی از رهبران و فعالین داب با شجاعت و صبر تحمل کردند، تا یک جنبش و حرکت ملموس سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری در ایران اسلام‌زده راه بیاندازند. به این دانش‌جویان و مبارزات علنی آنان انگ «ماجراجویی» یا تحریک «بی‌موقع» رژیم برای سرکوب زده‌اند. این انتقاد نیست، تخطئه‌ی هر گونه مبارزه‌جویی ضد سرمایه‌داری و آزادی‌خواهانه در آن مملکت است. جمهوری اسلامی حتا فعالیت‌های مذهبی - رفرمیستی و ناسیونالیستی امثال گنجی و کدیور و یا سندیکالیست‌ها را تحمل نکرده و آنان را، که با کرنش در مقابل «رهبر» و اسلام فقط جویای رفرم‌های جزئی بودند، هم از زندان و شکنجه و شلاق معاف نمود. چطور می‌توان انتظار داشت که یک حرکت ضد سرمایه‌داری دانش‌جویی و کارگری در آن مملکت مورد پیگرد این رژیم قرار نگیرد؟

۵- داب سازمان و تشکل مبارزه‌ی دانش‌جویان برای خواسته‌های صنفی و سیاسی، هر دو، بوده است. از مبارزه برای آسایش در خواب‌گاه‌های دانش‌جویی گرفته تا خواست آزادی و سوسیالیسم و آزادی کارگر زندانی موضوع مبارزات تحت هدایت داب بوده است. تفکیک تشکلهای مبارزه برای خواسته‌های صنفی از تشکلهای مبارزه برای سیاسی و سوسیالیسم از بلاهایی است، که بیش از ۷۰ سال مبارزات کارگری در سراسر جهان را به کج‌راه و شکست کشانده است. نتایج اسفبار و خطرناک این تفکیک را می‌توان در تقسیم کار و سازمان‌گری‌ای که ستا برای اتحادیه‌های کارگری و احزاب چپ سیاسی قایل شده‌اند و کارنامه‌ی ننگین تاکنونی آن‌ها دید. داب عملاً این دوگانگی در سازمان و تشکیلات را زیر سؤال برده و در مقابل فواید و نتایج مثبت تشکیلاتی واحد و ضد سرمایه‌داری، هم برای خواسته‌های موسوم به صنفی و هم خواسته‌های سیاسی، را به هر ناباوری نشان داده است.

فعالان و رهبران داب از ابتدا، در تئوری، سیاست، بررسی توازن قوا، انتخاب شعارها، اشکال سازمان‌گری و بسیج گسترده با تکیه به نیروی خود توانستند